

چندی قبل آقای سروش نظرات خود را در باره چگونگی وحی آیات قرآن به پیامبر اسلام در طی مقالاتی و نیز برنامه پیرگار در تلویزیون بی‌بی‌سی تشریح نمود. یکی از دغدغه‌های ایشان و منتقدینش این مسأله بوده و هست که آیا آیات قرآنی دقیقاً پیام خدای مسلمانان است و یا تفسیر پیامبر از این پیام‌هاست. این بحث جالب یادآور نظرات دریدا در مورد زبان گفتاری و نوشتاری و مسأله حضور است. قصد ما در اینجا نه پرداختن به نظرات آقای سروش بلکه نظریات دریدا در مورد زبان و معضل حضور است که طبعاً می‌تواند کمک اندکی در درک بهتر بحث اولی نیز باشد. پیتر بنسون در مقاله زیر به ما می‌گوید که زبان از نظر ژاک دریدا چه هست و چه نیست. نویسنده در رابطه با معضل حضور شرح خلاصه‌ای نیز در مورد تاریخ ادیان دارد. اما پیش از آن توضیح چند نکته ضروری است.

دریدا اگر چه در آثار اولیه خود مانند «در باره گراماتولوژی» به مسأله زبان می‌پردازد اما دغدغه اصلی وی نقد متافیزیک است. از نظر وی زبان مبهم، پویا و نیز ابزار ناقصی برای ایجاد ارتباط است چرا که عوامل بسیاری بر آن تأثیر می‌گذارند. از آنجا که متافیزیک در پی یافتن معنایی پایدار و قطعی است آن در کاوش خود موفق نخواهد بود. او معتقد است که در روش متافیزیکی ما همیشه با قرار دادن تقابل‌های دوگانه مانند خوب در مقابل بد، خدا در برابر انسان، گفتار در مقابل نوشتار... آغاز می‌کنیم. این تقابل‌ها به هیچوجه تقابل دو نیروی برابر نیست بلکه یکی بر دیگری می‌چربد (در اینجا اولی بر دومی) و دیگری نادیده گرفته می‌شود. در همه این موارد ما به گونه‌ای با معضل حضور مواجه هستیم. در این تقابل‌ها مثلاً ارتباطات آن چیزی معتبرتر است که حضور نقش بیشتری دارد. در گفتار، معمولاً گوینده حضور دارد و ارتباطات بدون واسطه صورت می‌گیرد، اما در نوشتار، نویسنده قبل از نوشته شدن متن، از طریق و با میانجی‌گری گفتار و تفکر، متن مورد نظر را به رشته تحریر در می‌آورد و از این رو گفتار به معنی بیان نظرات بدون واسطه و نوشتار با واسطه تعبیر می‌شود. نتیجه آنکه گفتار اهمیت بیشتری می‌یابد.

دومین نکته، نظر سوسور در مورد دال و مدلول است. بنا به سوسور هر نشان زبانی دارای دو وجه است دال و مدلول. برخلاف تعبیر گذشته نشانه زبانی یک شی و یک اسم را به هم پیوند نمی‌دهد بلکه هر نشانه زبانی مفهوم و یک تصویر اوایی که امری فیزیکی نیست را به هم پیوند می‌دهد. از نظر وی هیچ اوایی قبل از نظام زبانی وجود ندارد چرا که زبان از تفاوت‌ها به وجود می‌آید. هر نشان زبانی وقتی معنای خود را می‌یابد که در مقابل با دیگر نشانه‌های زبانی قرار گیرد و از آن‌ها متمایز گردد. دریدا این نظریه سوسور را بسط داده و می‌گوید که هر دال فقط به یک مدلول اشاره نمی‌کند و در یک زمان می‌تواند اشاره به مدلول‌های متعددی داشته باشد، دیگر اینکه هر دال می‌تواند مدلول دال دیگری

شود و بالعکس. وی نتیجه می‌گیرد در چنین فرایندی به خاطر سلسله طولانی دال‌ها معنا و فحوا دچار تأخیر می‌شود. دریدا از اصطلاح دیفرانس برای تشریح این پدیده استفاده می‌کند که در زبان فرانسه هم تفاوت و هم تعویق افتادن در این اصطلاح نهفته است. از نظر دریدا، سوسور نوعی تمایز بنیادی بین دال و مدلول قائل است که همان درغلتیدن به دامان سنت ریشه‌دار متافیزیکی است. پیتر بنسون، نویسنده مقاله زیر، فلسفه تحلیلی را در دانشگاه کمبریج، و فلسفه قاره‌ای را در گروه‌های مطالعاتی و سمینارها در لندن مطالعه کرده است.

## دریدا در باره زبان

نوشته: پیتر بنسون

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۳۹۱۹

در اوایل قرن بیستم فلسفه به دو اردوگاه فلسفه تحلیلی و قاره‌ای منشعب گشت. از آن پس این دو پل‌های متحرک خود را بالا کشیدند، ارتباطات را قطع نمودند، و مانند گروه‌هایی که توسط کوهستان‌ها یا اقیانوس‌ها از هم جدا شده‌اند، زبان‌های مورد استفاده‌شان نیز متقابلاً غیر قابل درک شده است (حالتی که امکان دو زبانی را انکار نمی‌کند). با وجود این جدایی، در واقع آن‌ها اغلب راه‌های موازی در امتداد مسیرهای خود ایجاد نموده‌اند.

فلسفه تحلیلی یک مرحله باور به اینکه تجارب آنی می‌توانند در زبان پایه‌ای از داده‌های حسی [مانند رنگ، اشکال، مزه‌ها، بوها، م] ضبط شوند و سپس از آن‌ها به عنوان پایه‌ای برای تمام گزاره‌های قابل فهم استفاده شود، را از سر گذراند (این اندیشه «پوزیتیویسم» یا «اثبات‌گرایی» نامیده می‌شود). «اتمیسم منطقی» برتراند راسل شکلی از این اندیشه بود. فروپاشی این پروژه در مواجهه با مشکلات فایق نیامدنی منجر به تأکید روزافزون بر خود زبان گشت، زبانی که دیگر در افشای جهان بدون مشکل در نظر گرفته نمی‌شد. این «چرخش زبانی» تاریخ بعد از فلسفه تحلیلی، که عمدتاً در کشورهای

انگلیسی زبان پیگیری می‌شد، را به طور قطعی مشخص می‌کند.

در همین حال یک تحول متوازی در فلسفه قاره‌ای (اروپا) رخ داد. رویکرد فلسفی پدیدارشناسی، که توسط ادموند هوسرل بنیاد نهاده شد، طرح کرد که طبیعت اشیاء فقط در صورتی که فرضیات روزمره موقتا کنار گذاشته شوند، می‌توانند به طور تجربی بر ملا شوند. اگر چنین شود، آنگاه می‌توان ساختار واقعیت را به وضوح توصیف نمود. در واکنش به این موضوع، زبان‌شناسی قاره‌ای پس از وی به طور عمده مجذوب زبان‌شناسی نظری، به ویژه ایده‌های فردینان دو سوسور زبان‌شناس سوئیسی گشت، که دوره زبان‌شناسی عمومی وی پس از مرگش در سال ۱۹۱۶ منتشر شد. با این حال، نفوذ گسترده آن سال‌ها بعد وقتی که کلود لوی-اشتراوس در دهه ۱۹۵۰ از طبقه‌بندی آن برای تحلیل داده‌های انسان‌شناسی استفاده نمود، آغاز گشت. این امر جنبشی را بنیاد نهاد که به «ساختارگرایی» معروف شد و هدف آن استفاده از یک روش واحد و یکپارچه مبتنی بر زبان‌شناسی در تمام علوم انسانی بود.

شرایط غالب زمانی که ژاک دریدا (۲۰۰۴-۱۹۳۰) حرفه فلسفی خویش را آغاز نمود، این چنین بود. بنابراین کاملاً قابل درک است که او می‌بایست با تجزیه و تحلیل دقیق از تئوری‌های سوسور و دیگر زبان‌شناسان آغاز می‌کرد و شباهت آنان به غوغای تئوری‌های مربوط به زبان که در قرن هیجدهم بوجود آمدند را نشان می‌داد. این مباحث مفاد کتاب وی در سال ۱۹۶۷ به نام «در باره گراماتولوژی» یکی از اثری که شهرت بحث‌برانگیز وی و شهرت او به مثابه جنجال‌برانگیز را تثبیت نمود، گشت. موضوعات مسلم ساختارگرایی در طی تجزیه و تحلیل وی رنگ قانع‌کننده خود را باختند. از همین رو دریدا به درستی به عنوان پسا‌ساختارگرا توصیف می‌شود. این امر تا حد امکان اسم بسیار دقیق‌تری نسبت به «پست-مدرنیست» است-یک مقوله بسیار مبهم که به نظر می‌رسد می‌توان تقریباً از زمان نیچه به بعد به همه چیز اطلاق نمود.

ایده‌های دریدا بارها، و اغلب توسط خود افرادی که مدعی ستایشگری وی هستند، بد جلوه داده شده‌اند. به همین دلیل تأکید بر برخی از نکات آشکار و روشن کردن کامل آنچه او نمی‌گوید، ضروری است. ممکن است برخی از افراد ناامید گردند، اما دریدا آن نسبت‌گرای افراطی که اغلب ادعای خود کرده است، نیست. او تفاوت بین حقیقت و دروغ را انکار نمی‌کند. او ادعا نمی‌کند که جملات را می‌توان هر طوری که بخواهیم تعبیر کنیم. او از اینکه بین زبان و واقعیت هیچ رابطه‌ای وجود ندارد، دفاع نمی‌کند. هر کدام از این ادعاهای، اگر بخواهیم با متانت بگوییم، شگفت‌آور که به او نسبت داده می‌شود، بدون آنکه وی اظهار نظری کرده باشد تا چنین تاثیری را باقی‌گذارد، بسیار تعجب‌آور خواهد بود، اما او چنین نکرده است. برای نمونه، ریموند تالیس در بخش ششم کتاب به نام «سوسور

نه» (۱۹۹۵) انتقاد زیادی از دریدا نمود، اما بارها از نظر او، دریدا اشاره به چیزهایی بسیار از آنچه که خودش واقعاً گفته، دارد. تالیس ادعا می‌کند که «دریدا انکار می‌کند... که فراتر و یا در ورای نشانه‌ها یک واقعیت بنیادی وجود دارد که صرفاً «انجا»ست و فرد با آن می‌تواند تماس مستقیم برقرار نماید» (ص ۱۶۶). این تقریباً درست است، اما دریدا امکان «تماس مستقیم» با واقعیت را انکار می‌کند و نه وجود چنین واقعیتی را. بنابراین وقتی که تالیس می‌نویسد «خود این اندیشه که یک جهان بیرونی وجود دارد- که از آن در نهایت مفاهیم بوجود می‌آیند- و به سادگی برای آگاهی موجود است، رد گشته است» (ص ۱۸۸) دریدا با بند «به سادگی برای آگاهی موجود است» مشکل داشت و نه وجود جهان خارجی. هیچ کدام از نقل قول‌های دریدا توسط تالیس جلوتر از این نمی‌رود. اما نتیجه نهایی بیرونی و استنتاج از دیدگاه‌های دریدا در یک پلمیک ضد دریدایی که با تجویز تالیس (ص XX) نقل می‌شود این است که او «تفاوت بین واقعیت و افسانه، مشاهده و تخیل، شواهد و تعصب را انکار می‌کند.» اگر چنین چیزی صحت داشته باشد، هشدار دهنده است. اما، دریدا بارها درخواست نمود بداند در کدام صفحه از کتاب‌هایش چنین چیزی را گفته است؟

## مشکلات حضور

«در باره گراماتولوژی» دریدا مربوط به زبان است. اما ما هنگامی که زبان را مطالعه می‌کنیم، چه چیزی را مطالعه می‌کنیم؟ چنین پدیده پیچیده‌ای جنبه‌های بسیاری دارد، و می‌توان آن را در سطوح مختلف بررسی کرد. برای مثال، ما از کلمه «زبان‌شناس» برای اشاره کردن به کسی که زبان‌های بسیاری می‌داند استفاده می‌کنیم، اما ما همچنین از این کلمه برای نام‌بردن از یک دانشجوی زبان‌شناسی- که مطالعه ویژگی‌های کلی همه زبان‌ها از جمله تاریخ و تمایزات آن‌هاست- نیز استفاده می‌کنیم. علاقه دریدا یافتن «شرایط بنیادی همه نظام‌های زبانی» بود (در باره گراماتولوژی، ص ۶۰)- به عبارت دیگر کشف حداقل شرایطی که ایجاد هر زبانی را ممکن می‌سازد. از نظر دریدا، همه تئوری‌های زبان‌شناسی، از قرن هجدهم تا بیستم، اهمیت مفروطی به گفتار به جای نوشتار داده‌اند. البته، در واقع محتمل این است که زبان گفتاری قبل از زبان نوشتاری وجود داشته است. اما حتی این نیز مشخص نیست. ممکن است علایم روی یک سنگ آغشته با معنی، قبل از اوای صوتی قابل فهم وجود داشته‌اند؟ اما دریدا در درجه اول علاقمند و نگران این پرسش تاریخی نیست. در عوض او معتقد است که تعمق در باره ویژگی‌های علایم نوشتن می‌تواند به طور اسان‌تری خصوصیات مشخص‌کننده مورد

نیاز هر پدیده زبانی را آشکار سازد. به عکس، تمرکز بر گفتار به آسانی به فرضیات گمراه کننده‌ای که آن را می‌توان در عبارت وی «فلسفه حضور» (ص ۱۲) خلاصه نمود، ختم می‌شود.

اما منظور از «حضور» چیست؟ دریدا با این کلمه اشاره به هر فرض مستقیم و بدون واسطه، به معنای تحت‌اللفظی «فقدان میانجیگر» دارد. هم پدیدارشناسان و هم راسل و اثبات‌گرایان منطقی هنگامی که در تلاش برای ایجاد تجارب حسی برای پایه دانش و زبان بودند، چنین تماس مستقیمی با واقعیت را جستجو می‌کردند. بنابراین، کلمه «قرمز» می‌توانست یک تجربه انی رنگ، به دلیل پاسخ برخی از سلول‌های واکنش‌گر در شبکه چشم، را معین کند. اما، از آنجا که «قرمز» کلی است و اشاره به هر نوع تجربه رنگی، هم واقعی و هم خیالی، دارد آنگاه آن نمی‌تواند توضیح کامل کلمه باشد. این‌ها مسائلی هستند که در طول تاریخ فلسفه از دوران افلاطون به بعد تکرار می‌شوند. فلاسفه مکرراً در پی بستن زبان و دانش به لحظه تماس مستقیم با واقعیت جایی که هر گونه شک و تردیدی از بین می‌رود، هستند. به عکس، فلسفه دریدا متوجه شکاف‌های اجتناب‌ناپذیری است که باید بین تجربه و واقعیت مذاکره شوند-به ویژه در ارتباط با زبان، و اینکه با چه دقتی ما بررسی خود را انجام می‌دهیم. (دریدا در آخرین نوشته‌های خود این مسائل را در رابطه با عدالت مانند پل زدن بین شکاف عمومیت قانون و ویژگی شرایط در نظر گرفت.) اما بدون آنکه بخواهیم یک شک و تردید عمومی را آغاز کنیم، فلسفه دریدا نگرشی است که کاملاً با چشم‌انداز علم معاصر مطابقت دارد، چرا که همه فرضیات علمی موقت هستند، بدین معنی که در پرتو شواهد جدید می‌توان در آن‌ها تجدید نظر نمود. وقتی که مجموعه‌ای از فرضیات به عنوان بکلی غیرقابل انکار در نظر گرفته می‌شوند، آن‌ها وارد قلمرو دگم می‌گردند، و بیشتر در اندیشه دینی یافت می‌شوند تا فلسفی.

درواقع یک راه خوب برای فهمیدن درک مسأله «حضور» و ارتباط آن با گفتار این است که در باره نگرش‌های مختلفی که گروه‌های متفاوت نسبت به وحی الهی اتخاذ می‌کنند، فکر کنیم. با وجود باریک‌بینی ریچارد داوکینز و همکاران آن‌هست مبارز وی که گرایش به یک‌جا جمع کردن همه زبان دینی در یک مقوله را دارند، درواقع شیوه‌های بسیاری برای ادعای ایمان وجود دارند. (من باید تصریح کنم که خود دریدا به طور مستقیم هیچ کدام از این‌ها را تأیید نمی‌کند: او متخصص الهیات نیست. من فقط می‌خواهم از طریق تفاوت این‌ها مثالی برای نگرش‌های مختلف به زبان زده باشم.)

ما احتمالاً همگی، گاهی از اوقات در گوشه و کنار خیابان، شنیده‌ایم که افرادی با اعتقادی راسخ برافروخته می‌گویند «خداوند با من سخن گفته است!» تلقین این صدای فرمان چیزی است که آن‌ها نمی‌توانند اطاعت از آن را نه شک و نه رد کنند. یک نکته ساده را می‌توان از آن‌ها پرسید، «چطور

می دانی که آن خدا بود؟» ادعای بی‌واسطگی موجب یقین ناخواسته می‌شود. شنیدن یک صدا، یک تماس، اغلب لحظه اعلام تاسیس یک دین است، مانند موسی هنگام سوزاندن بوته، یا محمد به هنگام شنیدن سخنان جبریل. با این وجود، کسانی که پیروان این پیامبران هستند، تنها از طریق یک رسانه و واسطه نوشتاری مانند انجیل و قرآن، به صدا دسترسی دارند. همان‌طور که ما از تاریخ می‌دانیم، اختلاف اغلب حول این مسأله بوده است که آیا حتی می‌توان این متون را به زبان‌های مختلف ترجمه نمود-مانند اعدام ویلیام تیندال به خاطر ترجمه انجیل به زبان انگلیسی-شاید به خاطر اینکه چنین ترجمه‌ای نشان دهنده یک قدم دورتر شدن از منبع، و از طریق یک واسطه اضافی است. با این حال، در میراث یهودی-مسیحی یک سنت مخالف نیز وجود دارد که غیرمستقیم و بی‌واسطه بودن این متون را قطعی دانسته، و در پی تفسیر آن‌ها برای به ثمر نشاندن راهنمایی بالقوه‌اشان هستند. بنا بر یک شوخی یهودی، اگر دو خاخام را در یک اتاق داشته باشید شما حداقل سه خوانش از هر قطعه کتاب مقدس خواهید یافت. (البته، این اصلاً به معنی آن نیست که آن قطعه را می‌توان به هر چیزی معنی کرد.) به طور مشابه، رویکرد قرون وسطایی مسیحیت چهار راه را برای خوانش هر قطعه اعلام نمود: تحت الفظی، عرفانی، گونه‌شناختی و مجازی (استعاره‌شناسی). این چهار سنت تفسیری توسط بنیادگرایان، که در پی چسباندن یک مفهوم انی-معروف و ثابت به هر کلمه هستند، به چالش کشیده می‌شوند. از این رو بنیادگرایی یکی از مظاهر متافیزیک حضور است. از منظر دریدا، آن مستلزم یک سوءتفاهم از زبان می‌باشد.

اگر بر گفتار متمرکز شویم، آن یک اشتباه دیگر از ایده حضور را یادآوری می‌کند: اینکه احتمالاً محاوره آزاد دو نفر در حضور یکدیگر بهترین حالت ارتباط است. دریدا در مورد ادعاهای خوش‌بینانه‌تر در باره آنچه که چنین برخوردی می‌تواند فاش سازد، گزده شک و تردید می‌افشاند؛ چنانکه او نوشت، «ما از حضور مشتاقانه که با کمک ژست و اشارات زبان در پی کسب آن هستیم، محروم گشته‌ایم» (ص ۱۴۱) در واقع، علاقه او به روانکاوی، و دلیل وی برای باور به اهمیت فلسفی آن، در این ادعا نهفته است که ما هرگز حتی برای خودمان حضور کامل نداریم-ذهن هوشیار ما همیشه در سایه طرف مخفی پستی قرار دارد.

## اشتباهات نوشتن

هنگامی که ما نوشتن را به عنوان مظهر نمونه زبان در نظر بگیریم، همه خطاهای بی‌واسطگی حتی

با وضوح بیشتری آشکار می‌گردند. دریدا در مقاله خود «امضا، رویداد، متن» در سال ۱۹۷۱ تمام کمبودهای مختلف، واقعی یا بالقوه که به طور ضمنی در خود وجود نوشتن هستند را به نمایش گذاشت. هم‌چنان که فقدان و نبود در مطلب خود (نشانه) را به لحاظ معنی‌اش (مفهومی که نشانه اشاره می‌کند) مشخص می‌کند، غیبت و نبود تولیدکننده نشانه نیز وجود دارد. این عامل در مورد نشانه‌های اوایی گنگ و نامشخص است زیرا گوینده‌ای که ما صدایش را می‌شنویم به احتمال زیاد قابل رویت است. اما اختراع تکنولوژی ضبط نشان داده است که نشانه‌های اوایی حتی در صورت عدم وجود و غیبت تولیدکنندگان آن‌ها نیز ماندنی هستند. به طور کلی این یک ویژگی متمایزکننده نشان زبانی است که ظرفیت باقی ماندن آن در غیاب تولیدکننده‌اش، حتی در شکل غیبت رادیکال آن یعنی پس از مرگ تولیدکننده نیز وجود دارد.

به طور مشابه یک نشانه می‌تواند در غیاب گیرنده و مخاطب آن، شخصی که تولیدکننده مد نظر دارد باقی بماند. دریدا بعدتر در کتاب «کارت پستال» به این نمونه اشاره می‌کند که کارت پستال خطاب به یکی و توسط فرد دیگری نوشته می‌شود. در حالی که آن از طریق سیستم پستی در حال گردش است، متن آن توسط شخص ثالثی (مثلاً پستی) می‌تواند خوانده شود، اما آن مقام مهم خود را در غیاب هر دو تولیدکننده پیام و گیرنده مورد نظر حفظ کرده است. و در عین حال پیام همچنان این افراد غایب را فرا می‌خواند. نشانه‌ها بر روی کارت به طور اجتناب‌ناپذیری در دام این سه عنصر غایب تولیدکننده، مفهوم، گیرنده گرفتار هستند. دریدا در «امضا، رویداد، متن» بر ویژگی ضروری دیگری مربوط به نشانه زبانی تأکید می‌کند: ظرفیت آن برای تکرار. منظور وی این است که در اصل نشانه باید تکرار و به «همان» عنوان در هر تکراری تشخیص داده شود. هر تکراری تا حدی متفاوت خواهد بود اما «a» و «A» همگی باید به عنوان همان حرف تشخیص داده شوند. درست این خصیصه است که نشانه را از ویژگی مطلب خود برمی‌دارد و به نمونه‌ای از یک چیز عام ترقی می‌دهد. همچنان که دریدا اشاره می‌کند، حتی یک امضا که اثبات فردیت و هویت است، بایستی توانایی تکرار شدن را داشته باشد، مبدا که ارزش آن، ظرفیت قابل تشخیص داده شدن آن، از دست برود. هنگامی که نشانه هویت من شکل زبانی به خود می‌گیرد، آن در ورای کنترل من فراتر از غیبت من، در ورای مرگ من، قابل تکرار می‌شود.

از این رو توجه به نوشتن به عنوان مظهر نمونه زبان نشان می‌دهد که کوچک‌ترین واحد زبان (که دریدا آن را «the gramme» [یعنی علامت و نشانه نوشته شده] می‌نامد- و در نتیجه کلمه او «grammatologi» از آن گرفته شده) فاش می‌سازد که همیشه یک اثر و رد تکرار شدنی است. «رد»

نشانه‌ای است که پس از لحظه نوشتن باقی می‌ماند. در زبان فرانسه کلمه «رد» همچنین دلالت بر اثری دارد که یک حیوان از خود باقی می‌گذارد و شکارچی باید آن را دنبال نماید. این ردپاها و یا شاخ و برگ‌های فروریخته مشخص می‌کنند (که تولیدکننده نوشته) اکنون عبور کرده است؛ آن‌ها آنجا باقی می‌مانند چه شکارچی (یا گیرنده نوشته) وارد صحنه شود یا نشود؛ و همیشه ممکن است که مفاد آن قابل خواندن (توسط یک ردیاب بی‌تجربه) نباشد. بنابراین ردپا، مانند نوشتار، آنچه که غایب است (تولیدکننده، گیرنده، پیام) را احضار می‌کند. این یک قابلیت قابل توجه برای هر چیز داشتنی است. به طور کلی، همه اشیا آن چیزی هستند که هستند، و نه چیز دیگری-اشیا توداری از وجود. اما یک نوشتار (وقتی که به عنوان نوشتار تشخیص داده می‌شود) با خود سایه‌هایی از چیزهایی که نیست را به ارمان می‌آورد. سوسور قبلاً به این ذات تقسیم‌شده زبان اشاره می‌کند، مثل گفتن اینکه، مانند دو روی یک سکه، هر نشانی دو چهره جدانشدنی دارد: دال و مدلول-دومی مفهومی است که توسط اولی فراخوانده می‌شود. دریدا اشاره می‌کند که هر دو این چهره آن چیزی است که او آرمان‌وارگی می‌نامد تا مادی. او در اینجا از تمایز فلسفی بین «ایده‌ال» و «مادی» استفاده می‌کند. در این مفهوم فلسفی، «ایده‌ال» به معنی «بهترین» نیست، آن به معنی هر چیزی است که متعلق به قلمرو مفاهیم و اندیشه است تا اینکه به امور مادی و فیزیکی. بنابراین منظور او این است که دال یک علامت فیزیکی در شکل مادیش نیست بلکه علامت به طور آگاهانه مانند یک نمونه از یک نشانه تکراری تشخیص داده می‌شود. در نتیجه دریدا این سؤال را مطرح می‌کند که آیا هستی‌شناسی ما (به عنوان مثال روش ما در طبقه‌بندی انواع هستی که وجود دارد) نیاز دارد تا برای انطباق با تلفیق غیاب و حضور در gramme اصلاح شود. این سؤالی است که او در جاهای مختلف، به ویژه در مقاله «دیفرانس» در سال ۱۹۶۸، و نیز به خصوص در نوشته‌های مربوط به افکار مارتین هایدگر، دنبال می‌کند. بحث کامل در مورد چنین مسائلی خارج از محدوده این مقاله است، اما این موضوع قابل تعمق است که حتی مدت‌ها پس از آنکه انسان منقرض شده است، هر نشانه به صورت یک نوشتار باقی می‌ماند اگر فقط آن بر روی کاغذ یا سنگ حک شود. به نظر من این پرسش جالب‌تری نسبت به این معمای شناساست که «اگر درختی در جنگل بیفتد بدون آنکه کسی در اطراف آن را بشنود، آیا آن صدا می‌دهد؟» (سؤال دوم کمتر از آنچه به نظر می‌رسد گیج‌کننده است: درخت در حال سقوط، بنا به قوانین فیزیک امواج صوتی تولید می‌کند؛ و اینکه آیا این به خودی خود «یک صدا» ایجاد می‌کند، یا اینکه «یک صدا»، اشاره به چیزی دارد که توسط کسی شنیده شود، این صرفاً موضوعی مربوط به تعریف آن است.)

ژان پل سارتر گفت که انسان نیستی را در جهان، جایی که وگرنه می‌باید «سرشار از هستی» باشد،



مرسوم کرد. او اولین کسی نبود که چنین چیزی را مشاهده نمود. در فصل یازدهم داگو د جینگ (قرن چهارم پیش از میلاد) چنین نوشته شده است:

«سی پره در مرکز چرخ به هم می‌ایند، آنجا که نیستند، ویژگی ارابه در آن است. از گل رس کاسه می‌سازیم. آنجا که گل نیست فایده کاسه در انجاست. [با در و پنجره خانه می‌سازیم. آنجا که در و پنجره نیست، فایده خانه انجاست. اگر هست را نفعی باشد، فایده از نیست است.]»

این قدرت نبود و نیستی که برای اهداف انسانی است، بنا به دریدا، در انواع روش‌ها با زبان تکثیر می‌شود. اما آیا منبع چنین قدرتی قبل از تکامل انسان وجود داشته است، یا اینکه همان طور که سارتر می‌گوید ما آن را به جهان آوردیم؟ دریدا در مورد این موضوع مبهم است و من همچنان در تردید باقی هستم که آیا فلسفه وی می‌تواند چنین مسائلی را به طور رضایت‌بخشی حل کند. در عوض، هدف من در این مقاله این بوده است که آن ویژگی‌های زبانی را طرح کنم که از نظر دریدا دارای اهمیت فلسفی حادی هستند، و نیز برخی از سوتفاهم‌های مشترک در مورد دیدگاه‌های وی را اصلاح نمایم. گزینه خواندن کتاب‌های وی (که اغلب در مشکل بودن آن‌ها اغراق شده است) بهترین راه برای یادگیری بیشتر است.

برگرفته از مجله *philosophy now*، شماره صد. سال ۲۰۱۴